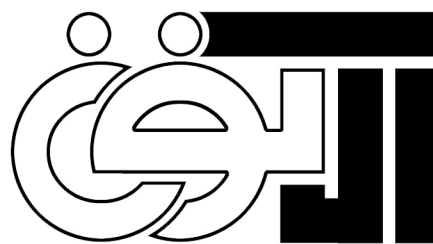


ترامپ فرموده و ناخرسندی های آن  
گزارشے از انتخابات «عدم» شورای صنفے  
زنان استثماریگر و زنان استثماریشده

# انف

نشریه مستقل دانشجویی دانشگاه الزهراء  
سال دوم / آبان ۱۳۹۹ / شماره ۱





نشریه‌ی مستقل دانشجویی  
دانشگاه الزهرا

سال دوم / شماره‌ی ۱  
صاحب امتیاز و مدیرمسئول: دلارام فتاحی  
سر دبیر: تینا آزموده  
صفحه‌آرا: فرناز اکبری  
تاریخ انتشار: ۲۶ آبان ۱۳۹۹

ترامپ فرموده و ناخرسندی‌های آن ..... صفحه ۱

گزارشی از انتخابات «عدم» شورای صنفی ..... صفحه ۵

زنان استعمارگر و زنان استعمار ..... صفحه ۸

شعر «بوسه» ..... صفحه ۱۲

Instagram: Aknoon.Journal

Telegram: @AknoonJournal

Email: Aknoon.pub@gmail.com

# ترامپ فرموده و ناخرسندی‌های آن

نویسنده: استفن تامینو

ترجمه: تیم نشریه

ترامپ به این مسئله مباحثات می‌ورزد که ایالات متحده چطور «کاری زیبا» به انجام رسانیده است، زیرا تا این لحظه «فقط» بیش از ۱۲۰ هزار و آندی بابت کووید-۱۹ در گذشته‌اند. (در لحظه‌ی نگارش این متن آمار به ۱۳۸ هزار نفر رسیده است [و در لحظه‌ی ترجمه‌ی این متن به بیش از ۲۳۰ هزار نفر]). اگرچه این نمونه‌ی خاص از ترامپ فرموده‌ها مفضلاً مورد بحث واقع شده است، اما از آن‌جا که کسانی که راجع به آن حرف زده‌اند، سیاست‌طبقاتی آن را تحلیل نکرده‌اند، پس خود این بحث‌ها انحرافی بوده است در خدمت عادی‌سازی کلبی‌مسکلی حاکم بر آمریکایی‌ها در خصوص سیاست؛ چیزی که در سخنرانی «مأموریت انجام شد» ترامپ کاملاً فراچنگ آمد. باید به سراغ پژوهش و تحلیل سیاست فرهنگی تفسیر برویم تا بفهمیم چطور چنین شرح و تحلیلی می‌تواند تا بدین پایه عادی شود، آن‌هم به‌رغم «سروصدایی» که ایجاد کرده است.

باری، چنین پژوهشی مستلزم مفاهیمی انتزاعی است که در شرح و تفسیرهای جریان اصلی وسیعاً نامربوط قلمداد می‌شود، چرا که گفته می‌شود این نوع تحلیل نخبه‌گرایانه است. رویکرد متفکرانه نسبت به زندگی روزمره، یعنی رویکردی که پا را فراتر از بداهت و آشکارگی برساخته‌ی زندگی می‌گذارد، چیزی نامربوط پنداشته می‌شود. چرا که به زبانی بیگانه‌کننده سخن می‌گوید که دور از دسترس مردم عادی است. این همانا حاکمیت عوام‌فریبانه‌ی جهل و نادانی است که طوری با آدم‌ها رفتار می‌کند که گویی فاعلان نادانی هستند و حضور این‌هاست که مؤثر بودن ترامپ فرموده‌ها را توضیح می‌دهد - اینان به نامنی ژرفی در خصوص ایده‌های انتزاعی دامن می‌زنند که باعث می‌شود آمریکایی‌ها در نوع زندگی مصرف‌گرایانه‌شان آن را چیزی در ضدیّت با لذت ببینند و احساسات و عواطف خودانگیخته‌شان را دالّ بر آزادی و اصالت شخصی بپندارند. به نظر می‌رسد که آنان با این مسئله مشکلی ندارند که آنچه خودانگیخته و، بدین ترتیب، راست و اصیل می‌پندارندش چیزی است که توسط بنگاه‌ها و مؤسساتی سرهم شده است که از زبان احساسی و عاطفی جنجالی‌ای استفاده می‌کنند تا بداهت و آشکارگی فرهنگی‌ای ایجاد کنند که هر شکلی از تحلیل و تأمل درخویشتن را منکر می‌شوند و این را تا نقطه‌ای می‌برند که آدم‌ها دیگر قادر نیستند روابط طبقاتی زیربنایی‌ای که در آن زندگی می‌کنند را به پرسش بگیرند؛ همه‌ی این‌ها در راستای تسهیل استثمار است. به همین دلیل، اگرچه برخی‌ها همین متن را انتزاعی، بیگانه‌کننده و، بدین طریق، نامربوط می‌پندارند، چنین زبانی برای نفوذ در هدف ایدئولوژیک ترامپ فرموده‌ها گریزناپذیر است؛ ژستی که آشکارگی و بداهت فرهنگی و حاکمیت جهل و نادانی - که نظم اجتماعی موجود را مصون از نقد می‌کند - را تداوم می‌بخشد.

آنگاه که ترامپ پیروزی بر ویروس را اعلام کرد و تلفات مرگ را کوچک جلوه داد، این بدان معنا نیست که همگان عیناً بر این باورند که باید این اتفاق را ستود؛ آن‌گونه که تفاسیر لیبرال بیان می‌کنند. خوانش لیبرال از ترامپ فرموده‌ها همان چیزی است که



رولان بارت، این منتقد فرهنگی، آن را «خوانش‌واری» خوانده است؛ یعنی آن که بیندازیم که متن همان معنای آشکار و واضحش را دارد و نه چیزی بیشتر. بر پایه‌ی این خوانش، ترامپ رهبر کیشِ مرگ است؛ چیزی که هر عاقله‌انسانی آن را مشمئزکننده می‌یابد. در این ایدئولوژی لیبرال، «ایدئولوژی» همواره به «آن‌دسته» از گونه‌های جزم‌گرا اختصاص دارد و «ما» انسان‌های «منورالذهن» و «پاک‌اندیشی» هستیم؛ این ایدئولوژی، همچنین، آنگاه روی می‌نمایاند که می‌گوییم «آیا آن آدم‌ها نمی‌دانند که دولت‌های عقلانی ما در اروپای غربی شیوع بیماری را کنترل کرده‌اند و تازه نرخ بیکاری هم افزایش نیافته است؟» بر پایه‌ی این دیدگاه، آمریکا چون یک مدیریت مسئول و روشن‌اندیش انتخاب کرده است، «به وضعیت عادی بازمی‌گردد».

یکی دیگر از (سوء)خوانش‌های رایج از ترامپ‌فرموده‌ها آن چیزی است که بارت آن را تفسیر «نوشته‌واری» می‌خواند و این همان کاری است که دست‌راستی‌ها انجام می‌دهند و به قول پیتر تیل سایبر-لیبرتارین، «باید ترامپ را جدی گرفت، اما نه اینکه موبه‌مو دارد جدی حرف می‌زند». بر پایه‌ی این تفسیر، ترامپ‌فرموده‌ها این همه‌گیری را جوری القا می‌کنند که انگاری آمریکایی‌ها باید مفتخر باشند که دارند با آن «می‌جنگند»؛ چنان‌که گویی جنگ میهنی کبیری در کار است که در آن مردگان باید خویشتن را قربانی کنند تا در مقابل مهاجم خارجی از مام‌میهن حمایت کنند. درست مانند پسامدرنیست‌های قدیمی، دست‌راستی‌ها هم آشکارگی خوانش‌واری معنای را به‌منابهِی نوعی تحمیلِ تمامیت‌خواهانه بر لذت‌های تفسیر - آن‌طور که در وجه اجرایی ترامپ‌فرموده می‌بینیم - منکر می‌شوند، زیرا (بیشتر) برایشان مهم است که ترامپ «چطور» سخن می‌گوید نه اینکه «چه» می‌گوید. این صرفاً نقیضه‌ای است بر ایدئولوژی لیبرال؛ به‌استثنای اینکه به جای گفتن آن که «ایدئولوژی» به‌خودِ خود، به‌منابهِی ایده‌های «بد»، چیزی «منفی» تلقی شود که «آن آدم‌ها»، ساده‌لوحانه، بدان باور دارند، به‌منابهِی «ایده‌های خوبی» تعریف می‌شود که ما به‌راستی آن‌ها را «ارج» می‌نیم. بر پایه‌ی این دیدگاه، آمریکا «به وضعیت عادی بازمی‌گردد»، اما این‌بار آنگاه که به‌راستی و از سرِ صدق به باورهای بنیانگذارانش ایمان بیاورد.

یکی از بدیل‌های تفسیر خوانش‌وار که در گفتمان چپ یافت می‌شود آن است که ایدئولوژی را به‌منابهِی گفتار اجرایی می‌فهمد، اما بر پایه‌ی این خوانش معنای ترامپ‌فرموده دیگر نه در محتوای غیرعقلانی‌اش است نه در لحن ایجابی‌اش، بلکه باید آن را در لوازم سیاسی توجیه کردن سیاستگذاری‌های «بازگشت به کار» یافت؛ سیاستی که سبب سودرسانی به نخبگان می‌شود، در حالی که جان تعداد زیادی از آمریکایی‌ها قربانی می‌شود. در اینجا، «بازگشت به وضعیت طبیعی» مسئله‌ی اصلی است و آمریکا باید یاد بگیرد که برای آن آمریکای «دیگر»، آمریکایی سلب‌مالکیت‌شدگان و انسان‌زدوده‌ها ارزش قائل شود.

در تفسیر چپ‌گرایانه، ترامپ‌فرموده همان چیزی است که فوکو آن را «رخداد» نامیده بود: «اختصاص دادن مجموعه‌ای از مصطلحات و برگرداندن آن‌ها علیه کسانی که روزی آن را به کار می‌بستند.» ترامپ‌فرموده «رخداد-ی» است، زیرا همان‌طور که تحلیلگر نیویورک تایمز گفته است، او «ابزارهای انتقادی فلسفه را دزدیده است» و واقعیات عینی را برای «دوره‌ی پسا-حقیقت» واسازی کرده است (Williams, Opinion, April, ۱۷, ۲۰۱۷). بر پایه‌ی این دیدگاه، «روایت ترامپی از واقعیت» درست با آن نظریه‌های شناختی جور درمی‌آید که با نام دانشگاهیان پسامدرنی چون ژاک دریدا، میشل فوکو و برونو لاتور گره خورد است؛ کسانی که مدعی‌اند «حقیقت یافتنی نیست و بافتنی است؛ بافتن حقیقت هم به‌معنای اعمال قدرت است». (باری، حقیقت نه به‌لحاظ ابژکتیو یافته می‌شود نه به‌طور فرصت‌طلبانه بافته می‌شود. حقیقت پدیده‌ای تاریخی است.)

بالتر از همه، خوانش‌های محدود از ترامپ فرموده به مخاطب مجال می‌دهد تا او به این باور ادامه دهد که چطور خواندن (سیاست فرهنگی تفسیر) مهم‌تر است از چرایی خواندن (بیرون از تفسیر). به هر روی، خواندن همواره پیامد و معلول فرهنگی طبقه است. به عبارت دیگر، خواندن مساوی نیست با کنش انزوایافته‌ی تفسیر کردن (کشف «حقیقت»): همچنین عملی اخلاقی هم نیست (ساختن «حقیقت خودم»). خواندن فرایندی اجتماعی است که باید به نیروی کار این آموزش را بدهد که دارد توسط سرمایه‌استثمار می‌شود. به لحاظ تاریخی، حقیقت آن چیز اجتماعاً ضروری‌ای بوده است که باید بدان باور آورده می‌شده تا روابط طبقاتی بازتولید شود. به عبارت دیگر، برخلاف دعاوی نظریه‌پردازان گفتمان‌محور، زبان نه موضوع آشکارگی «خوانش‌وار» است نه اجراکردن «نوشتاروار». زبان رسانه‌ای «گفتاروار» است؛ همان چیزی که مارکس و انگلس آن را «آگاهی عملی» می‌خوانند (ایدئولوژی آلمانی)، همان چیزی که به لحاظ ایدئولوژیک روابط طبقاتی را به نحوی وساطت می‌کند که ضامن آن‌ها باشد؛ تا هنگامه‌ی بحران که این امر ایدئولوژیک توسط شکل‌های جدیدتر و پیشرفته‌تر کار اجتماعاً مولّد به چالش کشیده می‌شود. به همین دلیل است که مارکس در هجدهم برومر گفتار ضدانقلاب را مضحک می‌داند، اما معتقد است که انقلاب پرولتاری «چکامه‌ی آینده» را می‌سراید. هیچ‌کدام از «تفسیرها» از فخر فروشی ترامپ به ناکامی ایالات متحده برای مهار همه‌گیری، قادر نیستند سویی «گفتاروار» ترامپ فرموده را به مثابه‌ی بازتاب ایدئولوژیک آن چیزی بفهمند که مارکس آن را تضاد بین «نیروهای تولید» (علم و فناوری) و «روابط تولید» (مالکیت خصوصی و نابرابری طبقاتی) قلمداد می‌کرد. آنچه توجه کسی را جلب نکرد و کسی به‌طور مداوم راجع به آن سخن نگفت اشاره به این واقعیت است که ایالات متحده باید در خطّ مقدم نبرد علیه کووید-۱۹ باشد. زیرا ایالات متحده انباشت ثروت قابل توجه و دانش علمی پیشرفته‌ای دارد و تنها دلیل اینکه ایالات متحده چنین کاری را انجام نداد آن است که طبقه‌ی حاکمه‌ی ایالات متحده آنچه برای مالکان سودآور است را در اولویت قرار داده‌اند و، بدین ترتیب، نیروهای بازار را تنها سازوکار حلّ راستین مسئله پنداشته‌اند.

نتیجه آن که هر آنچه برای تولید و انباشت ثروت خصوصی ضروری پنداشته می‌شود وارد معیارهای «آزادی» می‌شود؛ حال آن که هر آنچه در مقابل این سودآوری قرار می‌گیرد (مثلاً سلامت عمومی، امکانات اجتماعی‌شده‌ای چون تعلیم و تربیت، مسکن، تضمین مشاغل) برچسب چیزهای «غیر آمریکایی» و جبارانه می‌خورد.

اما موضوع کم‌اهمیتی مانند این امر که چه کسی یا چه چیزی آمریکایی هست یا نیست خودش یک انحراف است. زیرا هیچ‌کدام از اصلاحات ادّعایی «سوسیالیستی» روابط طبقاتی بنیادین را تغییر نخواهند داد؛ روابطی که توضیح‌دهنده‌ی این مسئله است که چرا در یک نظام سرمایه‌دارانه، نیاز کارگران به خوراک مغذی، مسکن کافی، دسترسی آسان به بهداشت عمومی، آموزش پیشرفته، حیات فرهنگی معنادار و غیره نمی‌تواند برآورده شود، آن هم در حالی که ظرفیت‌های مادی و فنی انجام این کارها موجود است و اتفاقاً توسط خود کارگران تولید شده است.

معنای «گفتاروار» ترامپ فرموده، این واقعیت که منظور او از فخر فروشی نسبت به پاسخ مجرمانه‌ی ایالات متحده به همه‌گیری آن است که آمریکایی‌ها باید افتخار کنند که جان خویش را در قربانگاه سرمایه‌قربانی می‌کنند، بازتابی است از واقعیت خشونت‌بار سرمایه‌داری چندملیتی فناور که در آن‌ها کارگران هیچ بدیلی ندارند مگر آن که به این تن دهند که استثمار شوند یا اینکه بمیرند. اما ترامپ، مانند همه‌ی مدیران خوب، می‌فهمد که رئیس خوب بودن فقط مستلزم اقتدار نیست، به احترام آمیخته به اقتدار هم

نیاز است و نیز به اینکه چنین احترامی برای صحبت کردن با کارگران به شیوه‌ای چرب‌زبانانه و ارباب‌منشانه مورد نیاز است تا کارگران راحت‌تر واقعیت قانون سود را بپذیرند. این مسئله لحن «خوش‌بینانه‌ی» و کودکنه‌ی مضحک ترامپ‌فرموده را توضیح می‌دهد؛ همچنین، تمرکز گمراه‌کننده‌ی لیبرال‌ها بر بلاهت خودپسندانه‌ی این لحن را هم توضیح می‌دهد. هر دو طرفین با شعارهایی متفاوت خطاب به مخاطبینی متفاوت از ابزارهایی جهت تحمل‌پذیرتر ساختن مصیبت‌های سرمایه‌داری بهره می‌گیرند. معنای «نوشته‌واری» ترامپ‌فرموده، نخوت بی‌نزاکت و لحن بلاهت‌بار آن، سوبژکتیویته‌ی ایدئولوژیکی را بازتاب می‌دهد که برای بازتولید روابط طبقاتی تولید ضروری است. خوانندگان لیبرال او در این امر صرفاً نوعی ناکارآمدی برای رئیس‌جمهور آمریکا بودن را می‌بینند. آنان یک رئیس «واقعی» (نه دروغین!) می‌خواهند. آنچه آن‌ها از آن می‌ترسند عبارت است از عدم احترام گذاشتن به رئیس. آن‌ها می‌ترسند رئیس به یک شوخی بدل شود، چرا که به سپهر عمومی عقلانی‌ای نیاز دارند تا از طرح‌های «معقول» و «واقع‌گرایانه»ی خودشان جهت «نجات» سرمایه‌داری دفاع کنند. در همین حال، به اصطلاح «طبقه‌متوسط» شهری که عمر خودشان را فدای آموزشی در خدمت رؤسا کرده‌اند، اینک بیشتر احساس ناامنی می‌کنند، ناامنی در خصوص انتخاب جهت زندگی‌شان، زیرا وقتی رئیس احمقانه عمل می‌کند، در واقع، او با این کار خویش دارد مضحکه‌ی نهفته در درون فاشیسم را پنهان می‌کند. این واقعیت که ترامپ می‌تواند چنین آشکارا به اقتصادِ مرگِ ایالات متحده بنازد و هیچ حرفی هم از اصل مسئله - ناکامی سرمایه‌داری - بر زبان نیاورد، گواهی است بر اجماع بنیادین بین ترامپ‌فرموده و مخاطبان آمریکایی‌اش. فراسوی همه‌ی تفاوت‌های ظاهری، همه پیشاپیش در این نکته توافق دارند که هیچ بدیلی برای سرمایه‌داری در کار نیست و ما باید یاد بگیریم با تحمل‌پذیرتر کردن مصائب آن، به زندگی‌مان ادامه دهیم. این امر توضیح می‌دهد که چرا به‌رغم اینکه هیچ‌کسی ترامپ را جدی نمی‌گیرد یا به حرف‌های او باور ندارد، هیچ‌کسی در طبقه‌ی حاکمه‌ی ایالات متحده ایدئولوژی طبقاتی ترامپ‌فرموده را مورد چالش قرار نمی‌دهد.

پس پشتِ ترامپ‌فرموده نه خنده‌دار است نه احمقانه - آن همانا بربریت سرمایه‌داری است.

# گزارشی از انتخابات «عدم» شورای صنفی

نویسنده: تیم نشریه

در شماره قبل تاحدی به ضرورت فعالیت شورای صنفی پرداختیم و شرایط فعلی دانشگاه را تصویر کردیم. اکنون، پس از طی کردن فرایند انتخابات لازم دیدیم در مورد موارد حقوقی و آنچه که تاکنون اتفاق افتاده است بنویسیم.

## کمیته اجرایی، ثبت نام و استعلام

مطابق شیوه نامه اجرایی انتخابات، پانزده روز قبل از شروع فرایند انتخابات باید اسامی کمیته اجرایی انتخابات که به انتخاب معاونت دانشجویی از دانشجویان داوطلب (برای کمیته اجرایی) تشکیل شده، مشخص شود. بعد از اتمام زمان کاندیداتوری، ظرف مدت سه روز کاری می بایست تمامی استعلام‌های لازم از جانب معاونت دانشجویی انجام شده و در نتیجه اسامی داوطلبین دارای صلاحیت به عموم دانشجویان اعلام گردد. در خصوص شرایط کاندیداتوری شورای صنفی لازم به ذکر است که نداشتن حکم قطعی کمیته انضباطی، عدم عضویت در شورای مرکزی تشکلهای اسلامی و سیاسی، کفایت حداقل معدل و شرط گذراندن ۲ ترم برای دانشجویان کارشناسی تنها شروط مندرج در آیین‌نامه هستند. بنابراین استعلام از کمیته انضباطی، آموزش دانشکده مربوطه و معاونت فرهنگی می‌بایست فقط مربوط به موارد ذکر شده باشد. هم‌چنین دلایل رد صلاحیت داوطلبین می‌بایست به صورت کتبی در همین زمان به آنها ارائه شود.

اما آنچه که اتفاق افتاد:

هفته‌ی اول آبانماه ۹۸ شاهد فراخوان ثبت‌نام داوطلبین شورای صنفی بودیم. در بازه‌ی زمانی قانونی حدود ۲۸ نفر ثبت نام کرده بودند، که تعداد زیادی در جریان استعلام غیرقانونی از معاونت فرهنگی و کمیته انضباطی، از فرآیند انتخابات حذف شدند. تعدادی از این دانشجویان عضو شورای مرکزی انجمن‌های علمی بودند که مطابق آیین‌نامه‌ی شورای صنفی هیچ منعی برای حضور آنها در شورا وجود ندارد اما در یک اقدام غیرقانونی معاونت دانشجویی با استناد به استعلام از کارشناس انجمن‌های علمی، با ارائه‌ی اطلاعات نادرست به داوطلبین و به صورت تلفنی انصراف تعدادی از دانشجویان را قطعی کرد در حالیکه انصراف می‌بایست به صورت حضوری و از طرف خود داوطلب انجام گیرد. به تعدادی از اعضای انجمن‌های علمی هشدار داده بودند که در صورتی که فرم خود را پس نگیرند از انجمن علمی به سرعت حذف خواهند شد این نیز درحالی‌ست که در آیین‌نامه‌ی انجمن‌های علمی، استعلام حضور در شورای صنفی تنها به زمان انتخابات انجمن مذکور منحصر شده است و استعلام دقیقه به دقیقه برای حذف یا تهدید اعضا هیچ‌گونه مبنای قانونی ندارد. علاوه‌براین در مرحله اولیه تعدادی از داوطلبین را به بهانه‌ی کذب عضویت در انجمن‌های علمی و اسلامی رد صلاحیت کردند که با پیگیری این دانشجویان این کارشکنی نیز رفع شد.

هم‌زمان در اقدامی کاملاً غیرقانونی، کمیته انضباطی در جواب استعلام حکم دانشجویان، برخی از آنها را «بدون صلاحیت» دانسته درحالی‌که هیچ حکم قطعی کمیته نداشته‌اند. به دنبال پیگیری دانشجویان، عدم رعایت حجاب (احتمالاً به نحوی که سلیقه دبیر کمیته انضباطی را ارضا کند!) دلیل یا درواقع بهانه‌ی رد کردن یکی از داوطلبین عنوان شده بود. یکی دیگر از اقدامات عجیب و

درعین حال غیرقانونی معاونت دانشجویی در فرایند انتخابات ملزم کردن تمامی داوطلبین به حضور و ثبت نام مجدد پس از رد صلاحیت‌های اولیه است. این در حالی است که تعداد زیادی از داوطلبین از این مسئله مطلع نبودند و اطلاع‌رسانی دقیقی به آنها انجام نشده بود. بنابراین عدم حضور مجدد آنها به منزله انصراف از کاندیداتوری تلقی می‌شد. درنهایت حاصل اقدامات فوق، به حد نصاب نرسیدن تعداد داوطلبین شورای صنفی بود. بعد از ده روز (به جای سه روز کاری) معاونت دانشجویی تنها به حد نصاب نرسیدن تعداد داوطلبین را (به جای اعلام عمومی اسامی تأیید شده) اعلام می‌کند. پیگیری از کارشناس انجمن علمی و مسئول اصلی اجرای انتخابات یعنی معاونت دانشجویی به جایی نرسید و مسئولین معاونت دانشجویی حتی حاضر به ارائه‌ی کتبی دلایل رد صلاحیت به دانشجویان نشدند. در چنین شرایطی جمعی از دانشجویان تصمیم گرفتند این مسئله را از مراجع بالاتر پیگیری کنند بنابراین تخلفات فوق را در نامه‌ای که به امضای تعداد قابل توجهی از دانشجویان رسیده بود به ریاست دانشگاه و سازمان امور دانشجویان ارائه دادند.

## انتخابات و اعلام نتایج

در فرصت کوتاهی اسامی تأیید شده و زمان تبلیغات و انتخابات اعلام شد. اما در حین برگزاری انتخابات نیز شاهد برخی کارشکنی‌ها بودیم. معاونت دانشجویی به عنوان مسئول برگزاری انتخابات اجازه‌ی نظارت آنلاین داوطلبان به آراء خود را نداد. گرچه در آیین‌نامه‌ی فعلی بندی در دفاع از حق نظارت داوطلبین در انتخابات الکترونیکی نیامده است اما به وضوح برگزاری الکترونیکی انتخابات در صورتی که داوطلبین به هر دلیلی امکان نظارت بر تعداد آرا و روند انتخابات نداشته باشند کاملاً شبیه برانگیز است. درنهایت با وجود مشکلات و تخلفاتی از قبیل خاموش کردن برخی سیستم‌هایی که در محوطه برای رأی‌گیری قرار داده شده بود و یا جهت‌دهی و پیشنهاد از طرف کمیته‌ی اجرایی، اعلام شد که تعداد آرا هم‌چنان به حدنصاب ۲۵ درصد نرسیده اما برگزیدگان با بیشترین رأی با حدود اختیارات شورای صنفی فعالیت خواهند کرد.

یکی دیگر از ابهامات این روند، تعداد رأی‌دهندگان است. مسئله‌ی دوم در حدنصاب آرا مشخص بودن معیار «دانشجویان واجد شرایط» رأی دادن و تعداد آنهاست. در نظر گرفتن دانشجویانی که به تازگی فارغ التحصیل شده‌اند، به صورت رسمی یا غیررسمی انصراف داده‌اند، مرخصی تحصیلی دارند و... در محاسبه حدنصاب آرا، بر آورد دقیقی از بدنه فعال دانشجویی به دست نمی‌دهد. علاوه بر این در هیچ‌یک از انتخابات دیگر در سطح استان یا کشور چنین محدودیتی وجود ندارد. تاکنون عدم مشارکت عمومی منجر به ابطال هیچ انتخاباتی نشده است که اگر چنین بود شاهد انحلال یا تعلیق مجلس شورای اسلامی در سال گذشته می‌بودیم. جالب است که در چنین شرایطی در روز رأی‌گیری پیامی مبنی بر قرعه‌کشی و اهدای جایزه به رأی‌دهندگان از دانشگاه دریافت کردیم! باید کدام را باور کنیم؟ تمام این سنگ اندازی‌ها را یا تمایل نمایشی به شکل‌گیری شورا و پیام‌های تشویقی؟ عجیب نیست که به دلیل زیست چندده ساله در این مرز و بوم با چنین سیاست‌های عوام‌فریبانه‌ای بیگانه نباشیم. دانشگاه نیز به عنوان نهادی که در نظم سرمایه‌داری وظیفه‌ی پرورش نیروی کار متخصص و عرضه‌ی آنها به بنگاه‌های اقتصادی برای سودآوری آنی بنگاه‌ها را بر عهده دارد، دور از انتظار نیست که چنین رویه‌ای در پیش گیرد.



## اختیارات و فعالیت شورایی که شورا نیست

در نهایت بعد از گذشت چند هفته از اعلام نتایج در جلسه‌ای که برای مشخص کردن وضعیت و شروع کار رسمی شورا تنظیم شد، محدوده‌ی اختیارات شورا به گونه‌ای مبهم اعلام می‌شود. در نتیجه‌ی پیگیری‌ها و درخواست‌هایی که از شورا داشتیم مطلع شدیم که ظاهراً این شورا حق فعالیت رسمی مثل صدور بیانیه و امثالهم را ندارد! علاوه‌براین به دلیل عدم همکاری بعضی از اعضا در معرفی نماینده و دگر کارشکنی‌های دانشگاه، این بار کار بیش از پیش سخت شده و دانشگاه، امضای تمامی اعضا را شرط بررسی درخواست‌های شورا اعلام کرده است.

کمی از دور به وضعیت نگاه کنیم؛ به طنز تلخی که هر روز آن را زندگی می‌کنیم. انتخابات‌های تپی از معنی و تن‌های خسته از تکرارهای بی‌نتیجه. اما اکنون، راهی باید یافت.

# زنان استشارگر و زنان استشارشده

نویسنده: تیم نشریه

اکنون که ملکه‌های قدرتمندی که از قدرت خود برای کشتن «دشمنان‌شان» استفاده می‌کنند، دنیای فیلم‌ها و سریال‌های «تاریخی-تخیلی» (!؟) را اشباع کرده‌اند و فمینیست‌های لیبرالِ هویت‌محور حتی این نقش‌های کلیشه‌ای را نشان پیروزی جنبش زنان می‌دانند و از حضور این قاتلین زن در سینما (و واقعیت) دلگرم می‌شوند. لازم می‌دانم در این متن مختصراً به توصیف ویژگی‌های مشترک این ملکه‌ها و شباهت‌های‌شان با ملکه‌ها (کوئین‌ها)ی دنیای واقعی و منشا فمینیستِ هویت‌محوری که از این جریان‌های پوپولیستی و تبلیغاتی احساس مسرت می‌کند، بپردازم.

## کوئین‌های خشونت‌طلب

برای توصیف این نقش‌های کلیشه‌ای زنان، از لفظ کوئین استفاده می‌کنم، با آگاهی به اینکه همه‌ی این نقش‌ها مقام سلطنتی ندارند و بسیاری از آن‌ها در الگوهای کارآفرین، رئیس کمپانی بزرگ، فرماندهی ارتش، شوالیه، تبهکار و یا صرفاً یک قاتل ساده (!) نیز ظاهر می‌شوند، و نمی‌خواهم با تقلیلی ساده‌لوحانه بگویم که این‌ها تنها نقش‌هایی هستند که برای زنان در هالیوود در نظر گرفته می‌شود. زیرا در همان فیلم‌ها و به‌خصوص سریال‌ها، خیل عظیمی از بازیگران زن نیز حضور دارند تا در بعضی سکانس‌ها زن قدرتمند نقش اصلی با کشیدن دستِ تفقد بر سرشان، مراتب خواهرانگی خود را با این «بی‌چارگان» ثابت کند.

اما دلیل اول این که از میان تمام این لفظ‌ها، کوئین را انتخاب کرده‌ام، رواج فیلم‌ها و سریال‌های تاریخی-تخیلی‌ایست که علی‌رغم بازتولید و زنده کردن تمام کلیشه‌ها و تابوهای جنسیتیِ چنددهه‌ای که پس از سال‌ها فعالیت جنبش زنان هم‌راستای «اقتضای زمان و بازار» در بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته، حداقل در میان طبقه‌ی متوسط کم‌رنگ شده‌اند (هم‌چون چند همسری، خرید و فروش زنان و کودک همسری و...)، عزم خود را جزم کرده‌اند که تنها یکی از این تابوها را بشکنند و آن ازدیاد وجود زنان جنگجو و خون‌خواه است، آن هم درحالی که عملاً در تاریخ استثنا بودند؛ که البته ساخت این آثار نه از روی توطئه، بلکه اقتضای بازار است. پس در واقع دلیل پرطرفداری این کاراکترهاست که اهمیت دارد.

اما دومین دلیل مقایسه‌ایست که می‌خواهم با دنیای حقیقی انجام دهم که اتفاقاً، هم ملکه دارد و هم دست‌تفقدِ خواهرانه، و هم سرهایی که برای توجه خواهرانه و توانمند شدن از سوی خواهران توانمندشان خم می‌شوند. البته با این تفاوت که در دنیای حقیقی همواره سرهایی هم هستند که نه تنها خم نمی‌شوند، بلکه تاریخ را در میان کارخانه‌ها و خیابان‌ها به زانو در می‌آوردند.

اولین کوئین مورد بررسی‌ام بیانسه، ملکه‌ی موسیقی پاپ است، که اگرچه تخت و مقام سلطنتی ندارد، اما هوادارانش به او لقب Queen of Pop داده‌اند و او نیز در جواب، تاجی زرین بر سر می‌گذارد و تعداد فالوورها و پیروانش احتمالاً از کوئین‌های رسمی تمام تاریخ هم بیش‌تر است؛ چراکه در جهان رسانه، می‌توان نه‌تنها ملکه‌ی یک ملت بلکه اسطوره و رویایی فراملیتی بود.

اما نه کوئین خطاب شدنِ بیانسه، بلکه خط تولید لباس‌های ورزشی Ivy Park که برای توانمندسازی زنان احداث کرده است، دلیل اصلی انتخاب بیانسه به‌عنوان نماینده‌ی تمام سلبرتی‌های «کارآفرین و نیکوکار» است.

با سرچی در اینباره، با ویدیوهایی از این سلبریتی روبرو می‌شوید که توضیح می‌دهد چگونه در روند تولید این لباس‌ها که (باتوجه به قیمت‌شان) عمدتاً برای زنان بورژوا تولید می‌شوند، کارگران زن زیادی به کار گمارده شده و یا به اصطلاح خودشان توانمند شده‌اند. درحالی‌که گزارشی که در ۸ می ۲۰۱۶ در سایت Sun از شرایط کار زنان در این کارخانه‌ها منتشر شد، نه تنها حاکی از توانمندسازی زنان کارگر نبود، بلکه به بیان بازرس‌ها، نوعی بردگی بود. در این گزارش کوتاه، ذکر شده که ۷۰ درصد کارگران مجموعه کارخانه‌های MAS Holding واقع در سری‌لانکا و کشورهای اطرافش را زنان تشکیل می‌دهند، زنانی که بیش از ۶۰ ساعت در هفته، بدون مرخصی با حقوق کار می‌کنند و در آخر ماه اگر اضافه‌کاری نکرده باشند، توان پرداخت هزینه‌ی زندگی را ندارند. این کارخانه‌ها در محله‌هایی با امنیت پایین واقع شده‌اند و کارفرماها در شب درهای خوابگاه‌های کارگران را، با استدلال حفظ امنیت خود کارگرها، به روی‌شان قفل می‌کنند و آن‌ها را به بیان بازرس‌ها، زندانی می‌کنند. درحالی‌که برای امنیت کارگران می‌توانند کمی از سودشان (که در واقع کار ربوده‌شده از کارگران است) بزنند و خوابگاه‌ها را در مناطق امن‌تر تاسیس کنند اما برادران Amalean (که صاحب ۴۸ کارخانه در ۱۵ کشورند) ظاهراً فقط به امنیت خارج از محیط کار، برای از دست ندادن نیروهای کارشان اهمیت می‌دهند. این کارگران با پرداخت هزینه‌های گزافی در خانه‌های صداتاقه و بدون آشپزخانه و با یک سرویس بهداشتی کوچک زندگی می‌کنند که تا چند ماه قبل از تهیه‌ی این گزارش، حمام هم نداشتند و کارگران در چاه استحمام می‌کردند. و حالا حمامی مختلط و مشترک بین کارگران زن و مرد ساخته شده است که به گفته‌ی کارگران زن، در این حمام احساس امنیت ندارند. اما خواهر نیکو کارشان، بیانسه، که از قضا برای «کمک» به آن‌ها، محصول کارشان را در فروشگاه زنجیره‌ای Topshop می‌فروشد، در خانه‌ای ۱۰ اتاقه که ۲۰ حمام و سرویس بهداشتی دارد زندگی می‌کند.

این مقایسه را انجام دادم تا نشان دهم پیوند خواهرانگی که لقلقه‌ی دهان فمینیست‌های بورژواست، در چنین مواقعی بیش‌تر به پیوند بین خواهرهای ناتنی، آن هم از نوع سیندرلایی آن شبیه است، و حتی تبدیل میشود به وسیله‌ای برای زیبا جلوه دادن رابطه‌ی کارگر و کارفرما، که بدترین نوع استثمار است؛ زیرا همان اندک دست‌مزد ماهیانه (که حتی به اندازه‌ی خرید یک جفت کفش مارک Ivy Park که کارگران، خودشان روزانه چندین جفت آن را تولید می‌کنند، هم نیست) را با نام خیرات و صدقه و حمایت پرداخت می‌کنند.

البته این شرایط کار فقط مختص آن کارخانه نیست (می‌شد گزارش‌های بیش‌تری از دیگر سلبریتی‌های داخلی و خارجی که صاحب برندهای بزرگ فشن هستند، به دست آورد، اگر کارگران، هم‌چون کارگران کارخانه‌ی MAS، ترس از دست دادن شغل‌شان را نداشتند و بیش‌تر حاضر به مصاحبه، افشاگری و اعتراض بودند) و از زمانی که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری شیوه‌ی غالب شده است تا الان، انسان‌ها، ورای جنسیت، به‌عنوان تشخص کار و سرمایه، نقش استثمارگر و استثمارشده را ایفا می‌کنند.

## زنان سرکوب‌گر و زنان سرکوب‌شده

سال گذشته بود که تیتراهایی مانند «دو بانو در استان تهران مسئولیت گرفتند» و «اراده‌ی زنان ایرانی تمام سدها را می‌شکنند» فضای مطبوعات را پر کرد، و روزنامه‌هایی که از انتخاب شدن نمایندگان زن در مجلس شورای اسلامی بر طبل موفقیت می‌کوبیدند، این بار با فرمان‌دار شدن یک «بانوی ایرانی» از فرط خوش‌حالی شیهه می‌کشیدند. زیرا آن‌قدر ساده هستند که بتوانند همه‌ی زنان را

زیر پرچم جنسیت متحد ببینند.

لازم به یادآوری نیست که کم‌تر از دو ماه از این مسرت‌ها نگذشته بود که یکی از آن دو بانوی ایرانی باز هم سدها را شکست و در برابر اعتراض زنان و مردانی که نه‌تنها مسئولیت، بلکه یک شغل هم نتوانسته بودند به دست آورند، با افتخار دستور شلیک داد؛ که البته لازم نیست یادآور شوم که بورژوازی یا نمایندگانش در تمام تاریخ همواره در برابر هر اعتراضی که ممکن است منافع طبقاتی‌اش را تحت شعاع قرار دهد، دستور شلیک می‌دهد، اما شاید در ایران از محدود دفاعی بود که این دستور سرکوب از طرف یکی از نمایندگان زن آن داده شده است.

پس حالا که آب از سرشان گذشته، بهتر است از تشویق‌کنندگان آوان‌گارد این بانوی آریایی سوال شود: دقیقاً چه سیاست پیش‌رویی در هنگام حمایت تمام‌قد از این نسخه‌های زنانه‌ی رجل سیاسی مدنظرشان بود؟ احتمالاً پاسخ می‌دهد «زن بودن» آن‌ها! برای همین وقتی از سیاست‌های هویت‌محور صحبت می‌کنیم، باید تاکید کنیم اصلی‌ترین نمودش در همین هویت‌های جنسی‌ست. افتخاری ندارد که یک قاضی زن حکم شلاق را در جهت تثبیت قدرت کارفرمایی زن صادر کند و در نهایت، برای شادی فمینیست‌های جنگ‌طلب، یک جلاد زن آن حکم را اجرا کند.

البته بدیهی‌ست که با این مثال، تنها در صورتی به نتیجه‌ی مورد نظر می‌رسیم که شما هم سلاح به دست گرفتن زنان در راستای تقویت نظام سلطه، پایه‌پای رقبای مردشان را، امری منفی در نظر بگیرید، که در غیر این صورت، همان‌طور که در ادامه خواهیم گفت می‌توانید خود را یک فمینیست جنگ‌طلب بنامید.

## منشا فمینیست جنگ‌طلب

متن را با نقش‌های کلیشه‌ایِ نوظهور زنان در هالیوود که مورد ستایش و تایید فمینیست‌های شیفته‌ی هالیوود هم هست، شروع کردم. هم‌زمان با این فمینیسم هالیوودی، بخشی از جنبش فمینیسم آمریکایی شیفته‌ی حضور زنان در ارتش شده است. امروزه به لطف این چنین مطالبات، علاوه‌بر رویای آمریکایی، باید به تماشای رویای فمینیست آمریکایی نیز بنشینیم؛ رویایی که تنها هدفش بازتولید نقش‌های مردانه (Masculine)، بدون داشتن هیچ نقدی بر ماهیت و خاستگاه سلطه‌جویانه‌ی این نقش‌ها، و نیز کسب قدرت و جایگاه توسط زنان یا اقلیت‌های جنسی، بدون وارد کردن نقدی بر ماهیت آن، است. به همین دلیل این جنبش‌ها اغلب نتایجی در جهت تثبیت قدرت حاکم به دنبال خواهند داشت و به راحتی می‌توانند دست‌مایه‌ی قدرت شوند. درحالی‌که جریانی که حامی رهایی حقیقی زنان باشد، نمی‌تواند از برابری حقوق حرف بزند، بی‌آن‌که خودِ حقوق «عادلان» را به پرسش گیرد.

مبارزه‌ی زنان در کنار هم، زیر پرچم جنسیت، تنها زمانی می‌تواند معنا داشته باشد که آنان دارای مطالباتی مشترک باشند؛ که در جهان طبقاتی این اساساً ممکن نیست. پس در نهایت همان‌طور که زنان سیاه‌پوست آمریکایی با جمله‌ی «ما باید به زنانی که از ما بهره‌کشی می‌کنند، برای آزادسازی‌شان کمک کنیم» به درستی فمینیسم بورژوازی و پیوندهای خواهرانگی توخالی و منفعت‌طلبانه‌ی آن را زیر سوال می‌برند، ثمره‌ی این چنین اتحاد هویت‌محورانه‌ای، بدون توجه به نقش‌های طبقاتی افراد، برای زنان بورژوازی برابری در فرصت سلطه‌طلبی موسوم به فمینیسم شرکتی (corporate feminism) و برای زنان پرولتر احتمالاً جز حس خوش‌خواهرانگی و برابری در دست‌مزدِ بردگی با مردان هم‌طبقه‌ی خود (بخوانید برابری در فقر) نخواهد بود.



به عبارتی در کشوری که حداقل حقوق به معنای زیرِ فقر مطلق است، بدون اعتراض به حداقل حقوق تعیین‌شده و یا مهم‌تر از آن تعیین مرز حداکثر حقوق، نمی‌توان دغدغه‌ی برابری حقوق را داشت. زیرا همان‌طور که گفته شد، این برابری در واقع برابری در استثمار شدن و فقر است.

هدف اصلی‌ام نشان دادن ماهیت فراجنسیتیِ اصل استثمار در نظام‌های سرمایه‌داری‌ست؛ بدین سبب که اهمیتی ندارد که خود را متعلق به کدام جنسیت بدانید، بلکه همواره در نقش استثمارگر یا استثمارشونده خدمت می‌کنید. هرچند که صدا البته می‌دانم میزان این استثمار به عوامل مختلفی از جمله جنسیت بستگی دارد، اما این که زنان در کشورهای «درحال توسعه» معمولاً به میزان کم‌تری در نقش استثمارگر قرار می‌گیرند، دلیل نمی‌شود که با نقد کردن نتایجی که جنبش زنان در سایر کشورها طی کرده است، به جنبش زنان ایران تذکر و هشدار نداد.

در پایان لازم به یادآوری‌ست که مطالب بالا با آنچه فمینیست‌های لیبرال «زنان علیه زنان» می‌خوانند، متفاوت است. زیرا تاکید آن‌ها بر روی بازتولید ایدئولوژی مردسالاری توسط زنان است، که در این هم‌دستی و گناه‌کاری‌ای که برای زنان در نظر می‌گیرند، حتی گاهی تا جمله‌ی «هرچی سرمون بیاد حق‌مونه» و «تقصیر خودمونه» هم پیش می‌روند.

گفتمش:

«شیرین‌ترین آواز چیست؟»

چشم غمگینش به رویم خیره ماند

قطره قطره اشکش از مژگان چکید

لرزه افتادش به گیسوی بلند

زیر لب غمناک خواند:

«ناله‌ی زنجیرها بر دست من»

گفتمش:

«آنگه که از هم بگسلند...»

خنده‌ی تلخی به لب آورد و گفت:

«آرزویی دلکش است، اما دریغ!

بخت شورم ره برین امید بست

و آن طلایی زورق خورشید را

صخره‌های ساحل مغرب شکست.»

من به خود لرزیدم

از دردی که تلخ

در دل من با دل او می‌گریست

گفتمش:

«بنگر در این دریای کور

چشم هر اختر چراغ زورقی ست»

سر به سوی آسمان برداشت، گفت:

«چشم هر اختر چراغ زورقی ست،

لیکن این شب نیز دریایی ست ژرف

ای دریغا شبروان! کز نیمه‌راه

می‌کشد افسون شب در خواب‌شان»

گفتمش:

«فانوس ماه

می‌دهد از چشم بیداری نشان»

گفت:

«اما در شبی این‌گونه گنگ

هیچ آوایی نمی‌آید به گوش»

گفتمش:

«اما دل من می‌تپد

گوش کن، اینک صدای پای دوست!»

گفت:

«ای افسوس! در این دام مرگ

باز صید تازه‌ای را می‌برند

این صدای پای اوست»

گریه‌ای افتاد در من بی‌امان

در میان اشک‌ها پرسیدمش:

«خوش‌ترین لبخند چیست؟»

شعله‌ای در چشم تاریکش شکفت

جوش خون در گونه‌اش آتش فشاند

گفت:

«لبخندی که عشق سربلند

وقت مردن بر لب مردان نشانند»

من ز جا برخاستم

بوسیدمش

هـ الف. سایه

■ در طرح روی جلد از نقاشی «تفرج: جامعه‌ای با کلاه‌های سیلندری» اثر کازیمیر مالهویچ، نقاش روس، استفاده شده است.

■ *Relaxation: Society in Cylinders* | 1908 | Kazimir Malevich

■ *Отдых: Общество в цилиндрах* | Казимир Малевич